

جنایتکاران به دست و پا افتاده اند



مواققت دولت ایران با دیدار فرستادگان سازمان ملل متحد از کشور ما بمنظور بررسی وضع زندان ها و زندانیان، بویژه زندانیان سیاسی را باید موقتی برای نیروهای مخالف و شکستی برای رژیم "ولایت فقیه" بشمار آورد.

آنچه که در ماه های اخیر محافل اجتماعی بین المللی را سخت نگران کرده بود و می کند خطری است که جان زنان زندانی سیاسی و از جمله جمعی از زنان توده ای را تهدید می کند.

محافل اجتماعی بین المللی که از فاجعه ملی کشتار زندانیان سیاسی در تابستان گذشته تجربه تلخی دارند و فراموش نکرده اند که در آن هنگام نیز جایابی زندانیان، مقدمه ای برای اعدام خودسرانه شان بود،

ادامه در صفحه ۷

سالگرد ۱۶ آذر و تشدید مبارزات دانشجویی

رژیم ترور و اختناق شدند، ولی رژیم نه تنها موفق نشد شعله های جنبش انقلابی دانشجویی را خاموش سازد، بلکه این رویداد در سال های بعد به سرچشمه الهام و تجدید پیمان دانشجویان در مبارزه بخاطر آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح تبدیل گردید.

واقعیت آن است که در طی دهه های گذشته، جنبش دانشجویی نقش شایسته و چشمگیری در چارچوب جنبش عمومی خلق ایفا کرده است. این جنبش اصیل با ویژگیهای خاص خود، در مقاطع گوناگون تاریخی، بر حسب ضرورت ها بطور مستقل یا در پیوند با جنبش دیگر اقشار و طبقات خلق زیر خواستهای اقتصادی یا سیاسی جریان داشته است. مثلاً اگر دانشجویان در سال ۴۹ بخاطر گران شدن بلیط اتوبوس های شرکت واحد دست به تظاهرات و اعتصاب می زدند و در راه یک خواست اقتصادی توده ها به خیابان ها سرازیر می شوند و دست در دست زحمتکشان، رژیم را به عقب نشینی وادار می سازند، در جریان انقلاب بهمن دانشکاه را به یکی از سنگرهای جوشان روشنگری و سازماندهی و مبارزه خلق در راه سرنوینی نظام ستمشاهی تبدیل می کنند.

از بین دانشجویان بمثابه گروه اجتماعی که منافع اکثریت آنها بخاطر خاستگاه طبقاتی اشان با منافع خلق و جنبش انقلابی پیوند

ادامه در صفحه ۸

در روز ۱۶ آذر ماه ۳۶ سال پیش در اوج تظاهرات ضد امپریالیستی و آزادیخواهانه دانشجویان علیه رژیم کودتا، شلیک تفنگ ها در فضای دانشکاه تهران طنین انداز شد تا خروش دانشجویان در خون فرونشاندن شود. سه تن از پیشتازان جنبش دانشجویی یعنی مصطفی بزرگ نیا، عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان توده ایران، مهدی شریعت رضوی عضو این سازمان و احمد قندچی از هواداران دکتر مصدق قربانی

م. س. گارباچف

اندیشه سوسیالیستی و دگرگونسازی انقلابی

حرف بر سر آن نبوده، نیست و نمی تواند باشد که بخواهیم تصویر جذابی از آینده بوجود آوریم و سپس آن را به زندگی تحمیل کنیم.

آینده نه از آرزوهائی که درباره اش می شود، بلکه از واقعیت و تضاد های ویژه خود و همچنین گرایش رشد و از کار عمومی ما بوجود می

صفحات ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶

نامه مردم

ارگان مرکزی حزب توده ایران

شماره ۲۸۸، دوره هشتم،

سال ششم، ۱۴ آذر ۱۳۶۸

تنها راه: سرنوینی رژیم "ولایت فقیه"

جامعه ما با بحران عمیق ساختاری روبروست. مبارزه برسر قدرت انحصاری میان دو جناح در هرم حاکمیت و پیرامون آن، کماکان ادامه دارد و ارگان های تصمیم گیری را فلج کرده است. تصور اینکه "میانه روها" توانسته اند "تندروها" را از عرصه سیاسی کنار بگذارند و یا گویا "ساختار دولتی تکمیل شده" و دوران "عمل قاطع" فرارسیده، سرابی بیش نیست. چرا؟ این هم دلایل ما.

"پیروزی" هاشمی رفسنجانی در انتخابات ریاست جمهوری و "تصویب" برخی از مواد بازنگری شده قانون اساسی برای تحمیل "رهبری" مورد نظر و سپس انتخاب خامنه ای به جانشینی خمینی و وحدت عمل موقتی دو رهبر جدید همزمان با جایابی برخی از مهره ها در دولت و بدنبال آن اظهارات رفسنجانی و برخی از نزدیکانش درباره "نزدیکی" به واشنگتن، این امید کاذب را در برخی افراد خوشایور بوجود آورد که با سرازیر شدن سرمایه انحصاری خارجی گره مشکلات عظیم اقتصادی - اجتماعی در ایران بزودی گشوده خواهد شد.

اظهارات رفسنجانی دایر بر ایجاد رفاه در "دوران جدید"، دعوت از آمریکا برای بازپس دادن سپرده های بلوکه شده ایران در برابر "کمک" به آزادی گروگانهای آمریکائی در لبنان و بهبود روابط دو کشور، اعزام نماینده به "صندوق بین المللی پول" و "بانک بین المللی ترمیم و توسعه" جهت اخذ وام در مقابل وعده افزایش سهم ایران در آن بانک، براه انداختن شایعه پیرامون ایجاد شرایط حقوقی - سیاسی برای جلب سرمایه انحصاری خارجی و در نتیجه "ایجاد اشتغال و فراوانی"، وعده شخص رفسنجانی درباره دستیابی به رفاه بعد از ۱/۵ تا ۲ سال، اظهارات لاریجانی در حمایت از رفسنجانی دایر بر این که روابط "ایران و آمریکا هیچ مشکل ماهیتی ندارد" و در صورت داشتن

ادامه در صفحه ۲

زنده باد آزادی و صلح، سرنگون باد رژیم "ولایت فقیه"!

تنها راه: سرنگونی...

"نفع اساسی" باید در آن سرمایه گذاری جدی کرد" و معرفی کردن این سیاست به عنوان "وظیفه شرعی" گفته های رفسنجانی درباره ضرورت گسترش عملکرد بخش خصوصی و فروش کارخانه های دولتی به "مردم" و ... هدفی جز گشودن راه برای نزدیکی هرچه بیشتر به غرب و در وهله نخست آمریکا نداشت.

هنوز در ماه اوت سال جاری میلادی بود که روزنامه "دی ولت" (چاپ آلمان غربی) از "بازی بفرنج و پیچیده ای" سخن بیان آورد که نقش های اصلی را در آن "بوش و رئیس جمهور ایران هاشمی رفسنجانی" ایفا می کنند. این روزنامه نوشت که رفسنجانی بمنظور گشودن باب مذاکرات با غرب و بویژه با آمریکا به مسئله گروگانها علاقه مند است. به نوشته "دی ولت"، رفسنجانی می خواست چرخ اقتصادی ایران را به حرکت درآورد تا تکیه گاهی در مقابل یورش آتی رادیکال های خط امامی برای خود داشته باشد.

"زود دوپچه تسایتونگ" نشریه دیگر آلمانی در همان ایام وظیفه رفسنجانی را صریحا تعیین کرد و نوشت که او باید "مقاومت مخالفان را در هم شکند". این خواست عمده بوش، رئیس جمهور آمریکا بود و در مذاکراتی که محرمانه با میانجیگری یعقوب خان، وزیر امور خارجه پاکستان، جریان داشت، مورد بحث قرار گرفت.

رفسنجانی و یارانش واقعا نیز می خواستند جو مورد نیاز سرمایه های داخلی و خارجی را فراهم آورند. اما، اشتباه آنها، اولاً در ارزیابی قدرت بالقوه "مرد نیرومند" جمهوری اسلامی، ثانیاً، تناسب واقعی نیروها در هرم حاکمیت و پیرامون آن و ثالثاً، عدم درک ژرفای تغییرات بنیادی مورد درخواست سرمایه های انحصاری خارجی و داخلی بود که می بایست به موازات سرکوب "تندروها" در ساختار رژیم حاکم، بعمل می آمد. البته در این میان نباید اشتباهات تاکتیکی گروه رفسنجانی را نیز که ناشی از بی تجربگی است بدست فراموشی سپرد.

در این زمینه علاوه بر آنچه برشمردیم می توان از نامه سعیدی سیرجانی در "اطلاعات"، از وارد کردن عده زیادی تحصیل کرده آمریکا به کابینه، از معامله سیاسی پشت پرده با انگلستان و فرانسه در زمینه بازگرداندن "بی سر و صدای" سفرای آنها، از پذیرش یکی از اعضای خانواده راجرکوهر، جاسوس انگلیسی توسط رئیس قوه قضائیه رژیم و ... نام برد. از همان آغاز روشن بود که "تندروها" از هر فرصتی برای وارد آوردن ضربه به رقیب استفاده خواهند کرد. در واقع نیز پاسخ آنها بسیار سریع بود. مظفری نژاد، نماینده تهران، با بیان اینکه "در اسلام آمریکائی ناگهان ماهیت شیطان بزرگ آمریکا دگرگون شده و ماهیتی رحمانی پیدا می کند و شتاب زده تلقین می کنند که فرصت طلایی ارتباط با شیطان فرارسیده و حتی از مصدر شارع اسلام آمریکائی حکم صادر

می کنند که ارتباط با آمریکا اگر مفید باشد یک واجب شرعی است و نیز مهم نیست که قدم اول را چه کسی بردارد" نشان داد که "تندروها" چگونه در کمین نشستند تا از هر "اشتباه حریف" برای "انتقام کشی" بهره گیرند.

اظهارات احمد خمینی که گفت، "امت حزب الله بایستی در مقابل آن عده معدودی که می خواهند مسیر جامعه را از خط امام منحرف کنند..." پاسخی بود به رهبر "میان راه" گفته خاتمی را دایر بر اینکه "هیچ کس حق ندارد مدعی شود که اسلامی غیر از اسلامی که امام می دید حاکم باشد" چگونه باید تعبیر کرد؟ منظور قاضی زاده هاشمی، نماینده مجلس شورای اسلامی، از منزوی شدن "افراد" که بارها توسط امام امت تأیید شدند چیست و چرا او می گوید: "یقین دارم اکثریت قاطع کسانی که قبل از انقلاب در آمریکا تحصیل کرده اند عمدتاً تفکرشان آمیزه ای از تفکر اسلامی و آمریکائی است" و در کابینه جدید موفق نخواهند شد؟ آیا باید اظهارات کرویوی در مراسم تحلیف رفسنجانی را که خطاب به وی گفت "امیدواریم با حفظ اصول و چارچوبی که حضرت امام... برای نظام تعیین کرده اند و نیز با تلاش و کوشش در راه اندیشه و هدف ایشان، انشاءالله، آرمان های حضرت امام را پیاده کنیم" تصادفی و بی مضمون و محتوا تلقی کرد؟

مخاطب "دفتر تحکیم وحدت" که در اعلامیه ای که بنسبیت بازگشت بی سر و صدای سفرای آلمان غربی و فرانسه به تهران می نویسد، "اگر تصور نموده آید با رفتن امام بزرگ... فضا برای بازگشت شما بازتر شده است، بدانید که امروز ایران، ایران خمینی است"، نه سفرای کشورهای نامبرده، بل شخص آقای رفسنجانی است.

اعتراض ۱۱۰ تن از نمایندگان مجلس شورای اسلامی به رئیس قوه قضائی دایر بر پذیرفتن یکی از اعضای خانواده راجرکوهر، تصویب لایحه ای درباره ترور آمریکائی ها در صورت بازداشت تروریست های رژیم از جانب ایالات متحده آمریکا در خارج از آن کشور، برگزاری دهمین سالگرد "تصرف لانه جاسوسی" به رهبری "تندروها" و غیره را جز تشدید اختلاف میان دو جناح عمده نمی توان نامید. همین چندی پیش بود که تبریزی در مجلس شورای اسلامی گفت: ۹۰ درصد نمایندگان با امام جمعه های خود اختلاف دارند. اکثر نمایندگان مورد اعتماد رژیم به وجود "باند بازی و خط بازی" در همه شهرهای بزرگ و کوچک اعتراف می کنند.

مبارزه نهان و آشکار حتی به دو گروه ظاهراً متحد - گروه های خامنه ای و رفسنجانی - نیز کشانده شده است. این هم غیر منتظره نبود و نیست. "مواقفت اولیه" این دو گروه هدف تحکیم موضع هریک از آنها را تقییب می کرد. اینک حرف برسر تاملین برتری یک گروه بر دیگری است.

رفسنجانی درباره آمریکا با نرمش زیاد سخن می گفت و خامنه ای برای نجات خود از ضربه بلافاصله از وی فاصله گرفت و در زمینه کارزار ضد آمریکائی دوشادوش "تندروها" قرار گرفت. تلاش خامنه ای برای بدست گرفتن ارتش و سپاه پاسداران از طریق دادن برخی امتیازها را نیز باید در عرصه رقابت با رفسنجانی

بررسی کرد.

اینکه چند روز پیش رفسنجانی از مردم خواست تا برای برون رفت از انزوا و یا بدیگر سخن ایجاد ارتباط نزدیک با غرب اقدام کنند، بیانگر عجز و یاس "مرد نیرومند" رژیم است. مهمترین مسئله برای رئیس جمهوری جدید، احیاء مناسبات با ایالات آمریکا و نیز بگفته غربی ها، لیبرالیزه کردن اقتصاد ایران به قصد جلب سرمایه های خارجی و نیز سوق دادن سرمایه داخلی به سوی تولید بود. زیرا برای علاج مشکلات ناشی از بیماری مزمن اقتصادی نیاز به سرمایه است. در داخل کشور سرمایه ها در دست عده معدودی متمرکز است. خود رفسنجانی در سفرش به آذربایجان و کردستان به عقب ماندگی این دو استان اعتراف کرد و خواهان شرکت بخش خصوصی در پایان دادن به عقب ماندگی های استان ها شد. مسئله "محروریت زدائی از مناطق محروم" برسرزبان ها افتاد و "اطلاعات" نوشت که "قبول فقر موجب ظهور کفر" خواهد شد.

ما درباره گسترش فقر و بی خانمانی و بیکاری و گرانی بسیار نوشته ایم. روزنامه "کیهان" در رپرتاژی درباره دستفروشان می نویسد که آنها طیف های رنگارنگی را تشکیل می دهند. یک عده کارگران و کارمندان بازنشسته اند و گروهی "دوشفله" یا چند "شغله" اند. بعضی با بیکاران فصلی اند و تعدادی هم جوانانی هستند که برای مغازه دارها و سرمایه دارها کار می کنند و ...

قائم مقام سازمان امور اداری و استخدامی می گوید: از حدود سالانه ۲۲ هزار فارغ التحصیل موسسات آموزش عالی رقمی حدود ۴ هزار نفر مشغول کار در سازمان های مشمول سازمان امور اداری و استخدامی می شوند. ۱۹ هزار تن دیگر چه می کنند؟ محکوم به بیکاری هستند.

همه این آمار و ارقام گویای فاجعه حاکم بر جامعه ما است و برای برون رفت از آن نیاز مبرم به سرمایه گذاری است. آیا مقصر جز رژیم کنونی است؟ بدون تردید نه. حال باید پرسید همین رژیم با ویژگیهای ذاتی خویش چگونه می تواند معضلات عظیم دامنگیر جامعه را حل و فصل کند؟

ما بموقع خود نوشتیم که ثروت بیکران انباشته شده در دست عده کمی در شرایط کنونی به سوی تولید سرازیر نخواهد شد و همچنان در چارچوب خدمات و از جمله واسطه گری و دلالتی به انباشت ثروت ادامه خواهد داد. ما گفتیم و این واقعیتی انکار ناپذیر است که سرمایه فقط پس از احساس ثبات به تولید روی می آورد. این اصل، یعنی تامین ثبات و تضمین آزادی عمل به یک اندازه شامل هم سرمایه داخلی و هم سرمایه خارجی است. رژیم "ولایت فقیه" بمثابة عامل بازدارنده عملکرد سرمایه، تظاهر می کند. به بیان دیگر، تازمانی که رژیم خودکامه قرون وسطائی "ولایت فقیه" وجود داشته باشد، نمی توان از جلب سرمایه به بخش صنعت سخن بیان آورد. باتوجه به آنچه گفته شد، ما

روزنامه پروادا، ارگان مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، در شماره ۲۶ نوامبر ۱۹۸۹ خود، مقاله ای از میخائیل گارباچف را منتشر کرده است. در این مقاله که بمناسبت نزدیکی پنجمین سالگرد دگرگونسازی در اتحاد شوروی نگاشته شده، رفیق گارباچف کوشیده است تا تصویری از این روند و چشم انداز آتی آن ارائه دهد. "نامه مردم" نظر به اهمیت این مقاله و با در نظر گرفتن توجه عمومی نسبت به مسائل مورد بحث در این نوشته، خوانندگان خود را با متن آن آشنا می کند.

۱) ما به کجا می رویم؟ مفهوم و منظور دگرگونسازی

دگرگونسازی به مرز پنجمین سال تاریخ خود نزدیک می شود. روند تحولات انقلابی آغاز شده پس از مصوبات آوریل ۱۹۸۵، می رود تا مقیاس جدید و هرچه گسترده و نیز ژرفای نوینی بخود گیرد. هر قدر دگرگونسازی تماس پیوسته تنگاتنگ تری با "لایه های متراکم" واقعیت های اقتصادی - اجتماعی ما پیدا کرد، ما توانستیم بسیار چیزها را از دیدنو مشاهده کنیم.

ما گام به گام به درک همه جانبه تر و جامع الاطراف تری از این امر نزدیک شدیم که چه چیزی را ساخته ایم و چه چیزی را نوسازی می کنیم، بسوی کدام جامعه پیش می رویم و در نتیجه به درک هرچه روشن تری از معنای آنچه که انجام می دهیم، رسیدیم. اگر در آغاز تصور کردیم که سخن تنها برسر اصلاح این یا آن دفورماسیون ارگانیک اجتماعی، تکمیل سیستم در مجموع گفته شده بوجود آمده در دهها سال گذشته است، حال سخن درباره ضرورت دگرگونی بنیادی مجموعه ساختمان اجتماعی، از زیربنای اقتصادی تا روبناست. مانه تنها حرف می زنیم بلکه عملا در راه اصلاح مناسبات مالکیت، مکانیسم اقتصادی، سیستم سیاسی، تغییر جو معنوی و اخلاقی در جامعه گام برمی داریم.

ما در عین حال که گام در راه این تحولات انقلابی می گذاریم مجبوریم آنها را با دورنما انطباق دهیم و پیرامون پایه های بنیادین تئوریک کلیه اعمال خود بیندیشیم. بدون چنین برخورد استراتژیک، که باید مسائل ریشه ای را همیشه مدنظر قرار دهد، نمی توان به پیش حرکت کرد. مدارج فهم و درک خود، نزدیکی به دریافت بسنده - اهداف روزانه و استراتژیک دگرگونسازی، کار تئوریک حزب را پس از آوریل ۱۹۸۵ تشکیل داده و می دهد.

ارزیابی راهی که طی شده و نوسازی درک ما از سوسیالیسم، تعیین پارامترهای عمده سیمای نوین سوسیالیسم، راه های دستیابی به وضع از لحاظ کیفی نوین جامعه شوروی و نیز دیگر معضلات اصولی تئوریک را حزب برای بحث در معرض افکار عمومی قرار داد. دانشمندان و

کسانی که با کارهای عملی سر و کار دارند، در سال های دگرگونسازی کار عظیمی را در این عرصه انجام دادند...

حرف بر سر آن نبوده، نیست و نمی تواند باشد که بخواهیم تصویر جذابی از آینده بوجود آوریم و سپس آن را به زندگی تحمیل کنیم. آینده نه از آرزوهائی که درباره اش می شود، بلکه از واقعیت و تضادهای ویژه خود و همچنین گرایش رشد و از کار عمومی ما بوجود می آید.

برخی ها می کوشند به ما ایراد بگیرند که گویا ما دارای برنامه کافی تحقق مفهوم بنیادین دگرگونسازی نیستیم. یا این شیوه طرح مسئله البته نمی توان موافق بود. به نظر من اشتباه غیرقابل تحمل تئوریک می بود اگر ما بازم می خواستیم طرح های حاضر و آماده ای را به جامعه تحمیل کرده و زندگی و واقعیت را به شیوه "پروکروس" (۱) با آن همسان کنیم. این شیوه استالینیستی است که ما را با آن همراهی نیست.

سیاسی و همچنین تنظیم مناسبات ملی باشد. اما کدام برداشت های جایگزین به ما پیشنهاد می شود؟ چنین جایگزین هائی وجود ندارد. می توان ققط درباره دوقطه نظر که این روزها به طرز بارزی عرضه می شود، سخن گفت. اینها عبارتند از: حفظ سیستم فرماندهی - اداری، برنامه ریزی سخت، فرماندهی نه تنها در عرصه اقتصادی، بلکه در عرصه فرهنگی. دیگری بر این پایه استوار است که راه گذشته، انتخاب اکبر را گویا بطور کامل رد کرده، پیشنهاد روی آوردن به سرمایه داری را مطرح می کند. آیا ما می توانیم این راهها را در پیش بگیریم؟ نه، ما آن راهها را رد می کنیم. دلایل ما در این زمینه معلوم است. ما راه دیگری را می بینیم، راهی که به پیشرفت جامعه منتهی می شود.

امروز در برابر ما مسئله بفرنج احیا، وجه اندیشه های مارکسیستی، برخورد مارکسیستی به واقعیت ها قرار دارد. در تدوین بعدی بنیادهای

میخائیل گارباچف اندیشه سوسیالیستی و دگرگونسازی انقلابی

سیاست دگرگونسازی، در درک معضل سوسیالیسم رشدیابنده، ما نیاز به همه غنای متدولوژی مارکسیستی، به جهان بینی و ارزش های یکی از موثرترین ایدئولوژی های جهانی نیاز داریم.

در برابر سوسیالیسم، هنوز وظیفه درک بسنده از خود، در انطباق با مفاهیم عمیقی که در آغاز در آن گذاشته شده بود قرار دارد. و البته در متن رشد تمدن بشری در مرحله معاصر. می دانیم که هفت دهه بعد از اکبر، زمانی از لحاظ تاریخی برای شکل گیری جامعه نوین بمثابة آغاز دوران جدید در ترقی بشریت زمان کوتاهی است. و ما دگرگونسازی را مرحله درازمدت راه تاریخی سوسیالیسم می دانیم که در طی آن از سیستم مطلق العنان بوروکراتیک دست برداشته می شود و ارگانیک اجتماعی خودگردانی واقعا دمکراتیک استقرار می یابد. در این مرحله گذار که از لحاظ ماهیت خود انقلابی است، عناصر و عوامل گوناگون متحد می شوند و بر هم تاثیر می گذارند. در طی مسابقه اشکال گوناگون اقتصادی و اجتماعی و نهادها، تمایلات ایدئولوژیک کیفیت نوین گذران جامعه و سیمای نوین سوسیالیسم متبلور می شود. نوسازی سوسیالیسم رشدیابنده عبارت است از روندی که از مرز دهه های گذشته به قرن بیست و یکم می رسد.

ما باید با چشم های باز به آینده بنگریم. ما در تجدید ساختمان جامعه خود به پتانسیل فکری و معنوی اندیشه های سوسیالیستی ساختمان جامعه انسانی، آزاد و معقول که نزد ما ارتباط تنگاتنگی با تئوری مارکسیسم - لنینیسم دارد، تکیه می کنیم.

ما به شیوه لنین عمل می کنیم. در واقع نیز به گفته لنین باید بررسی کرد که آینده چگونه از واقعیت معاصر سرچشمه می گیرد و در ارتباط با آن برنامه های خود را تنظیم کرد.

ما درست چنین عمل می کنیم. به برخورد های ما در دوسال گذشته و امروز نظاره کنید... هر فردی که بدون پیشداوری تضاد کند، خواهد دید که پویایی نظرها و حرکت به پیش آشکارا دیده می شود. طی این زمان ما بسیار چیزها آموخته ایم. خیلی چیزها را درک کردیم و از جمله نارسایی های خود را نیز دیدیم و امروز گام به گام اشکال سازماندهی زندگی اجتماعی را بگونه ای بنیادین تغییر می دهیم. درک می کنیم که در این کار باید تسریع کرد. اما این تسریع نباید به ضرر مضمون و کیفیت اصلاحات چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه

پایه گذاران مارکسیسم، هیچگاه سرگرم اختراع اشکال مشخص و مکانیسم رشد جامعه نوین نبودند. آنها در تدوین اندیشه سوسیالیستی برزندگی اجتماعی واقعا موجود و پراتیک نهضت انقلابی کارگری ایام خسوسد تکیه می کردند.

روشن است که پایه گذاران مارکسیسم و تئوری تدوین شده از جانب آنها نمی توانند مسئولیت دفورماسیون سوسیالیسم در سال های کیش شخصیت و رکود و همچنین اعمال اشتباه آمیز این یا آن شخصیت سیاسی را به عهده گیرند.



اندیشه سوسیالیستی

۲) مارکسیسم - لنینیسم و تئوری سوسیالیسم

تاریخ مسئله موجودیت خود اندیشه سوسیالیسم را بشکل حادی مطرح می کند. دیگر مسئله ادعای اینکه سوسیالیسم پاسخگوی منطق روند تاریخی - آرمان های قرون متضاد زحمتکشان است، کافی نیست. امروز هرچه بیشتر صداهائی به گوش می رسد که می گویند گویا اندیشه سوسیالیستی یک اندیشه مصنوعی زائیده تخیل است و به همین جهت فاقد آینده می باشد. می گویند تئوری مارکسیستی بازتاب دهنده و اثبات کننده اندیشه سوسیالیستی، نتوانست خود را تبرئه کند و مسئول وضع بحرانی جامعه ماست.

این موضوع از نظر اهمیت اصولی تئوریک و پراتیک خواهان تحلیل جدی است. اندیشه سوسیالیسم دارای سنتی دیرپا است. در طول سده ها این اندیشه محرک نهضت های اجتماعی و از آنجمله انقلابی پرشماری بوده است. مارکس و انگلس عمیقاً به اندیشه های سوسیالیستی پی بردند، آنها را از تصورات تخیلی آزاد کردند و سوسیالیسم علمی را بنیاده محصول قانونمند پیشرفت تمدن و خلاقیت تاریخی طبقه کارگر و توده های زحمتکش عرضه داشتند. در عین حال، آنها دقیقاً آن را از کمونیسم "سریازخانه ای" (مارکس) خشن و برابرسازی جدا ساخته و استقرار جامعه جدید را با رشد عالی تولید مادی، دموکراسی و شخصیت توأم ساختند. چنین توصیفی از اندیشه سوسیالیستی دارای ارزش عظیم اجتماعی و معنوی است. انسان و رشد همه جانبه مادی، فکری و اخلاقی وی در جامعه آزاد شده از بهره کشی و ستم در مرکز آن قرار دارد. به نظر ما، در زمان گذشته اندیشه اجتماعی بطور کلی و اساساً، اندیشه مارکسیستی ساختمان "حکمرمائی آزادی" برپایه دستیابی انسان ها به تولید مادی و ویژگی های مناسبات اجتماعی خویش را نفی نکرده است.

پایه گذاران مارکسیسم، هیچگاه سرگرم اختراع اشکال مشخص و مکانیسم رشد جامعه نوین نبودند. آنها در تدوین اندیشه سوسیالیستی برزندگی اجتماعی واقعا موجود و پراتیک نهضت انقلابی کارگری ایام خود تکیه می کردند. آنها خصلت گذرای تاریخی سرمایه داری و ضرورت تاریخی گذار به پله نوین رشد اجتماعی را تدوین می کردند و می کوشیدند تا به نیروهای اجتماعی انقلابی شعار متکی بر تئوری مبارزه در راه سوسیالیسم را به نیروهای اجتماعی انقلابی عرضه دارند. کلاسیک ها تنها مدل عام تئوریک سمت رشد اجتماعی را که بنیاده راهنمای مطمئنی برای درک و تحول پراتیک اجتماعی است، ارائه می دهند. آنچه مربوط به استقرار جامعه آینده می شود که می باید جایگزین سرمایه داری گردد، در شکل کلی و بطور عمده از نقطه نظر اصول اساسی آن سخن می رفت.

روشن است که پایه گذاران مارکسیسم و تئوری تدوین شده از جانب آنها نمی توانند مسئولیت دفورماسیون سوسیالیسم در سال های کیش شخصیت و رکود و همچنین اعمال اشتباه آمیز این یا آن شخصیت سیاسی را به عهده گیرند. و این نه تنها برای آن است که این تئوری را سالیان دراز از این رویدادها جدا می کند، بلکه همچنین در ماهیت امر نیز.

این بطور اخص شامل برخی از برداشت های رایج مارکسیسم نیز هست. مثلاً می گویند که برخورد منفی به تولید کالایی، که طی ده سال نزد ما معمول شده مستقیماً از مارکس ریشه می گیرد که معتقد بود با گذار از مالکیت خصوصی به عمومی قانون ارزش قابلیت خود را به عنوان تنظیم کننده تولید از دست می دهد. اما باید در نظر گرفت که مارکس از میان برداشتن تولید کالایی را نه تنها با مالکیت اجتماعی، بلکه در عین حال با سطح بسیار عالی رشد بازدهی کار ارتباط می داد. زمانی که بین انسان و طبیعت "خودتولیدی روند تولیدی" شکل می گیرد که در نتیجه آن انسان دیگر شرکت کننده مستقیم تولید مادی نیست. در اینجا حرف بر سر رشد علم و فن و بویژه در حدی است که امروز هم در هیچ جایی در جهان بدان دست نیافته اند. چنین سطح رشد نیروهای مولده طبعاً نه منعکس کننده پله های آغاز صورت بندی جدید که ما در آن مرحله هستیم، بلکه به آینده بسیار دور مربوط است. اگر دست برداشتن از مناسبات کالایی - پولی را به یک کشور فقیر و ازهم پاشیده عمیل می کنند، اگر در شرایط کمبود عمومی ضروری ترین چیزها، به تبدیل مستقیم کالا روی می آورند، چنانکه در ایام کمونیسم جنگی معمول بود، آیا مسئولیت چنین انطباق تئوری را می توان به گردن بنیانگذار تئوری و یا خود تئوری گذارد؟ ما هنوز باید بررسی کنیم که به چه علت به ارزیابی لنین درباره اشتباه بودن کوشش های اولیه ایام کمونیسم جنگی بجهت تحکیم سوسیالیسم از طریق گذار به تبادل مستقیم کالا توجه جدی نشده است. (مراجعه شود، و. ای. لنین - مجموعه آثار - جلد ۴۴ - ص ۱۵۸-۱۵۷، ۱۹۴-۲۰۵، ۲۰۴).

اکنون ما می توانیم بگوئیم که مارکس به امکان رشد سرمایه داری کم بها داد. اما اینکه سرمایه داری توانست دستاوردهای انقلاب علمی - فنی را به خود جذب کند و بتواند چنان ساختار اجتماعی - اقتصادی بوجود آورد که توانائی ادامه حیات آن را تامین کند، و در کشورهای رشد یافته سرمایه داری سطح زندگی نسبتاً بالایی را برای اکثریت اهالی بوجود آورد، طبعاً به معنای از میان رفتن تضادهای عمیق درونی آن نیست. گرچه مارکس اولین شخصی بود که نیروی بالقوه عظیم رشد در پیشرفت علمی و فنی و تبدیل علم به نیروی مستقیم تولیدی و اجتماعی را دید، نتوانست پیش بینی کند انقلاب علمی و فنی در حال تکامل می تواند به منبع جدید رشد سرمایه داری تبدیل گردد. درک این مسئله بسیار آسان است، اگر در نظر گرفته شود که مارکس تنها امکانات رشد سرمایه داری سده

نوزدهم را که با آن آشنا بود، پیش بینی می کرد. او همزیستی درازمدت دوسیستم اجتماعی را در دوگروه بزرگ کشورها تصور نمی کرد. اما چنین وضعی سرمایه داری را به تکامل دادن خویش، به پذیرفتن عناصر زیادی از تجربه سوسیالیستی در عرصه اجتماعی - اقتصادی و در دمکراتیزه کردن سیستم سیاسی مجبور کرد که در مجموع خود نیروی اضافی به سرمایه داری برای تطبیق دادن خود با خواست زمان داد.

افزون براین در زمان ما، مضضلات حاد نوینی بوجود آمده که در گذشته یا نبوده و بدین سبب نیز نمی توانسته موضوع بررسی کلاسیک ها قرار گیرد و یا به شکل جنینی وجود داشته است. خصلت مالکیت سرمایه داری بطور جدی تغییر یافته است، ساختار آن بویژه اکنون در ارتباط با بین المللی شدن تولید و فراملی شدن اقتصاد سرمایه داری در مجموع خود تغییر یافته است. مضضلات جهانشمول به اندازه ای حاد شده اند که بدون آنها نمی توان تصور واقعی درباره گرایش های معاصر رشد اجتماعی و درباره آینده بشریت داشت.

بالاخره تجربه جهانی سوسیالیسم وجود دارد که ما می توانیم در تعیین اهداف رشد خود بر آنها تکیه کنیم. امروز ما در مقایسه با گذشته نه چندان دور درک جامع، عمیق و واقع بینانه ای از سوسیالیسم داریم. ما آن را بنیاده روندی جهانی که همراه کشورهای سوسیالیستی در سطوح گوناگون رشد اجتماعی و اقتصادی و سیاسی، انواع اندیشه های سوسیالیستی در دیگر بخش های جهان و نیز نهضت های اجتماعی مختلف دیگر، از لحاظ ترکیب و استدلال درک می کنیم. سوسیالیسم از لحاظ تظاهراتی همان اندازه متنوع است که خود زندگی. زیرا این خلاقیت زنده توده های میلیونی انسان هاست. برای این نیز تنوع مدل رشد سوسیالیستی حتی در هر یک از جوامع جداگانه اجتناب ناپذیر است. البته که این در چهارچوب جامعه جهانی نیز صدق می کند. تنوع مدل مشروط به سطح رشد مختلف نیروهای مولد اجتماعی، خودویژگی تاریخی، ملی، سنت فرهنگی هر خلقی است. از این نقطه نظر است که ما به تجربه سوسیالیسم دمکراسی برخورد می کنیم. سهم دیرین آن را در رشد ارزش های سوسیالیسم و تحقق اصلاحات اجتماعی، که به افزایش رفاه و تامین اجتماعی زحمتکشان در بسیاری از کشورهای سرمایه داری غرب منجر شده است، می بینیم و ارزش لازم را به آن می دهیم. ما با علاقه تجربه غنی و گسترده، هرچند نه یکدست سوسیالیسم دمکراسی را فرا می گیریم و می کوشیم از آن هر آنچه را که با شرایط جامعه ما سازگار است، برگزیم.

این امر دارای اهمیت همیشگی است که مارکسیسم با تکامل اندیشه سوسیالیسم، آن را چون محصول قانونمند پیشرفت تمدن و خلاقیت تاریخی خلق تصویر کرد. در این تصویر برخورد علمی مارکسیسم به امر بی ریزی جامعه نوین انعکاس می یافت. برای حفظ این شیوه برخورد باید در نظر داشت که آن یکبار برای همیشه داده نشده است.

اندیشه سوسیالیسم و پراتیک سوسیالیستی

الف) لنین: "تغییر همه نقطه نظرهای
ما درباره سوسیالیسم"

وقتی ما درباره آینده سخن می گوئیم، بناچار به گذشته بر می گردیم. مسئله راه های رشد آتی ما با ارزیابی اکتبر ارتباط ناگسستنی دارد. هیچ انقلابی طبق برنامه از قبل آماده شده روی نمی دهد، هیچ انقلابی دقیقاً آن نتایجی را که شرکت کنندگانش در انتظارش بوده اند، برآورده نمی کند. مجموعه تجارب تاریخ بشریت گواه بر این امر است و این امر درباره انقلاب های سوسیالیستی نیز که کلاسیک های مارکسیسم بارها خاطر نشان کرده اند، صادق است. فردریک انکلس می گفت: "نظرات از قبل آماده شده درباره اجزاء سازماندهی جامعه آینده؟ شما حتی اشاره ای درباره آن در نزد ما نمی یابید" (ک. مارکس، ف. انکلس - مجموعه آثار - جلد ۲۲ - صفحه ۵۶۳). و ای. لنین درباره حرکت پسوی تحقیق اصل، "از هرکس به اندازه توانائیش، به هرکس به اندازه نیازش" نوشت: "در چه مرحله، و از طریق کدام تدابیر عملی بشریت به سمت این هدف عالی پیش خواهد رفت. برای ما روشن نیست و اصولاً ما نمی توانیم آن را بدانیم." (مجموعه آثار - جلد ۳۳ - صفحه ۹۹) این سخنان بعد از فوریه و در اوان اکتبر گفته شده، و همچنین در "دولت و انقلاب"، اثری که در آن تمام اجزاء نظام آینده سوسیالیستی برای اولین بار تشریح شده، نیز طرح شده است. در این اثر، لنین بخود اجازه داد تا این چنین درباره پراتیک انقلابی، قبل از آغاز آن، سخن بگوید.

البته این بدان معنا نیست که نتایج واقعی انقلابها، چه نزدیک و چه دور، نمی تواند مورد ارزیابی و ارزیابی مجدد سیاسی و علمی قرار نگیرد. با انباشت تجربه چنین تجدید ارزیابی مستمراً انجام می گیرد. اگر ما تغییرات مترقی عظیم در کشور و جهان را طی ۷۲ سال با اکتبر مرتبط می سازیم و در این مورد کاملاً محق نیز هستیم، در این صورت ما نمی توانیم بر مسئله مربوط به نقض قوانین سوسیالیستی تحدید حقوق دمکراتیک شهروندان و نیز دیگر پدیده های منفی که در شرایط نظام اجتماعی جدید، امکان پذیر شده، چشم پوشیم.

گذشته ما یکدست نیست، در آن پیروزی ها و ناکامی ها، ره جوئی ها و خطاها، نقاط درخشان و تراژیک، شور انقلابی، کار قهرمانانه و قربانی شدن ها، امیدهای بزرگ و سرخوردگی ها به هم آمیخته اند. ما نمی توانیم تاریخ خود را انکار کنیم. سرچشمه بسیاری از مضللات امروزی ما درست در گذشته بوده است. همه تجربیات سوسیالیسم - هم قهرمانانه و هم تراژیک - متعلق به بشریت است. باید همه آنها را عمیقاً آموخت و تجزیه و تحلیل کرد. در چنین اوضاع و احوالی، نه تنها پیروزی ها، بلکه آنچه که از دست رفته بی فایده نخواهد بود. زیرا آنگاه ما خواهیم توانست خطراتی را که در انتظار ما

هست درک کنیم و از آنها دوری بجوئیم. اکنون ما هر قدر ماهیت تاریخ خود را عمیق تر درک می کنیم، به همان اندازه روشن می شود که انقلاب اکتبر اشتباه نبوده است. و این فقط نه برای آن است که آلترناتیو واقعی است، آنگونه که بعضی ها امروز می خواهند ما را متقاعد کنند، عبارت بود از جمهوری بورژوا - دمکراتیک، بلکه برای آن است که آلترناتیو اکتبر چیزی جز عصیان آنارشستی و دیکتاتوری خونخوار نظامی و استقرار رژیم ارجحی و ضد خلقی نبود.

در این تردیدی نیست که انقلاب اکتبر تصادفی نبود، بلکه رخنه به آینده بزرگ تاریخی - جهانی، امید به حل مضللات اجتماعی بفتح خلق، ایجاد شرایط اجتماعی برای پیشرفت عالی مادی و معنوی، برای پیوند دادن مجموعه توده های زحمتکش به روند خلاقیت آگاهانه اجتماعی بود.

سال های پس از اکتبر، نخستین آزمایش عملی برای اندیشه های سوسیالیستی شد. جستجوی همه جانبه اشکال مشخص سازماندهی جامعه آغاز شد. قبل از همه آثار و. ای. لنین از جمله اثر مشهور او "وظایف نویی حکومت شوروی" شاهد برجسته ای در این زمینه است.

در کشور ما بنا بر دستورات عوام فریبانه استالین، که بعد از وی نیز تا مدتها باقی ماند، به خصلت جستجو گرانه آثار و. ای. لنین پس از اکتبر کم بها داده شد و تغییر نظرات او درباره ساختمان سوسیالیسم پرده پوشی می شد، به این دلیل که گویا این تغییرات می توانست بمثابة ضعف ارزیابی گردد. در حالی که پیکاری لنین نه نشانگر ضعف، بلکه نشانه قدرت است. در غلظت حوادث و مصیبت عمومی طوفانی، لنین توانست از زندگی بیاموزد و خواست های توده ها را با حساسیت درک کند. حقایق را تعمیم دهد و از روندهای جاری در جامعه، نتایج خلاق بدست آورد.

این نظر که گویا لنین برنامه تمام و کمال ساختمان سوسیالیسم در کشور ما را تدوین کرده بود، به شکل گسترده ای جا افتاده است. در واقع وی دارای چنین برنامه کاملی نبوده است. روشن است که در سال های اول انقلاب، روی توزیع مستقیم، اجبار کاری، حسابداری دقیق و نظارت بمثابة تدابیری که عناصر ارگانیک سیاست کمونیسم جنگی را تشکیل می داد، تکیه می شد. ولی با پایان جنگ داخلی برای لنین روشن شد که این سیاست کارائی خود را از دست داده است. هدایت توده ها پسوی سوسیالیسم با تکیه تنها بر شور و هیجان زائیده انقلاب غیر ممکن است. برای این کار ایجاد انگیزه مادی و مکانیسم اقتصادی تولید کالایی و مبادله ضرورت دارد. از این رو، سمت اساسی حرکت جامعه از دیدگاه جدیدی مورد توجه قرار گرفت که مهم ترین آنها عبارت بود از اعلام شجاعانه "نپ" که در نقطه مقابل دستورالعمل های جزم گرایانه و نیز افکار عمومی رایج در درون حزب قرار داشت.

مسئله دیگری هست که کمتر دراماتیک نبود. و. ای. لنین و بلشویک ها در ایام آماده

سوسیالیسم از لحاظ تظاهریه همان اندازه متنوع است که خود زندگی. زیرا این خلاقیت زنده توده های میلیونی انسان است. برای این نیز تنوع مدل رشد سوسیالیستی حتی در هر یک از جوامع جداگانه اجتناب ناپذیر است.

سازی مقدمات انقلاب اکتبر به حمایت پرولتاریای کشورهای بیشتر رشد یافته امیدوار بودند. زیرا درک می کردند که روسیه به آن سطح رشد اقتصادی ضرور برای گذار به سوسیالیسم نرسیده است. با این وجود، در لحظه پایان جنگ داخلی انقلاب های پیروزمند پرولتاری در دیگر کشورها روی نداد. آیا این به معنای آن است که نمی بایست در اکتبر حاکمیت را بدست گرفت و می بایست بعد از جنگ داخلی از آن دست برداشت؟ لنین به این پرسش پاسخ دقیق می دهد: برای ما ضرور است تا با استفاده از حاکمیت پرولتاریا ایجاد شرایط اقتصادی و فرهنگی گذار به سوسیالیسم را فراهم آوریم و این یعنی ایجاد صنایع معاصر و انقلاب در عرصه فرهنگی. بدیگر سخن، آن کارهایی را انجام داد که سرمایه داری و دمکراسی بورژوایی می بایست تحقق بخشند. اما این وظیفه را می بایست دولت شوروی به عهده گیرد. و. ای. لنین در اواخر زندگی یادداشت های اولیه برنامه تعاونی خود را تهیه کرد که در ارتباط نزدیک با اندیشه انقلاب فرهنگی، تعاونی کردن تولید کوچک و تغییر مجموعه شرایط زندگی را در بر می گرفت. بدینسان و. ای. لنین برنامه خود درباره گذار به سوسیالیسم را که بیانگر تغییراتی بود که وی آن را "مجموعه نظریات ما درباره سوسیالیسم" می نامید، تدوین کرد.

تحلیل مجموعه آثار پس از اکتبر لنین درک این امر را ممکن می سازد که او درباره تغییرات مذکور چه می اندیشید. و باید گفت بیش از همه مقاله وی تحت عنوان "درباره تعاونی ها"، که در آن مسئله پیشگفته بیان شده، شاهد گویایی در این زمینه است. اندیشه "پارها تکرار شده در سال های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ درباره "کارگاه واحد"، شکل ویژه انحصار تحت اداره دولت کارگری لنین به این نظر رسید که "نظام تعاونی های با فرهنگ" عبارت است از نظام سوسیالیستی.

لنین نتوانست روی دیگر اشکال سازمانی و اجتماعی تحقق بخشیدن به این نظر کار کند. او تنها طرح مقدماتی و برخورد نسبت به آنها را ایجاد کرد. متأسفانه آنها هم بعدها در جریان صنعتی کردن، و اشتراکی کردن استالینی در نظر گرفته نشد و یا به شکل ناهنجاری تحریف گردید به چه علت استالین موفق شد برنامه و شیوه های خود را به حزب و مجموعه جامعه تحمیل کند؟ برای ارزیابی تاریخ ما، این مادر پرسش، هست.

ب) دفورماسیون بوروکراتیک
نظریات سوسیالیستی

در مطبوعات مجاز

رزمنده از جان گذشته جبهه زد زیر گریه

"وقتی در نبرد خرمشهر، تانک های دشمن بعضی در مقابل ما قرار داشتند و تنی چند از یاران در اطراف ما مجروح و شهید شده بودند، من، از بی جی بردوش پیش می رفتم و قهقهه مستانه و پیروزمندانه سرمی دادم و دوستانم را به تهاجم و حمله علیه تانک های دشمن ترغیب می کردم... اما همین من... سه چهارسال بعد، در مقابل یکی از شعبات اداره شهرداری تهران بر اثر برخورد با آزار و اذیت هائی از نوع دیگر و ماهها سرگردانی کشیدن در پیچ و خم اتاق ها و ادارات برای انجام تشریفات مربوط به ساختن يك سرپناه کوچک... چنان حالی پیدا کردم و چنان احساس ذلتی به من دست داد که جلو چشمم دهها مراجعه کننده روی زمین نشستم و بی اختیار های های گریستم."

همه خود را مخلص "مستضعفان" وانمود می کنند اما...

"از مشکلات کارگران کوره پزخانه ها، ندادن عیدی و پاداش، خراب بودن وضع بسیاری از کوره ها از نظر رفاهی و امور بهداشتی، خاکی بودن جاده ها و محله های مسکونی کارگران که مشکلات و مریضی های بسیاری برای کارگران دارد. نداشتن وسیله نقلیه جهت رفت و آمد به شهر، نداشتن آمبولانس جهت مواقع ضروری باتوجه به اینکه ۸۰ درصد کارگران با خانواده های خود در سر کوره زندگی می نمایند، کمبود نانوائی و نان مخصوصا در ۶ ماهه اول سال، کم بودن دستمزد مقطوع کارگران در سازمان تامین اجتماعی، نداشتن سالن اجتماعات در مناطق کوره پزخانه ها، نداشتن ساختمان مناسبی جهت تعاونی های مصرف کارگران..."

روابط عمومی خداوندی خوب کار نمی کند

يك كارگر شركت پارس دارو، "من فكر می کنم که خداوند بایستی سه روز قبل از بیمار شدن زن و یا بچه هامان به ما اطلاع دهد تا ما هم به مسئولین کارخانه اطلاع دهیم، زیرا آنها همیشه این دلیل را برای ندادن مرخصی دارند که شما چرا سه روز قبل تقاضای مرخصی نکرده اید..."

يك زن كارگر، "چند وقت پیش بچه من آبله مرغان گرفت. و شما می دانید که آبله مرغان احتیاج به مراقبت های ویژه دارد. من از مسئولین شركت خواش کردم که به من مرخصی بدهند ولی چون سه روز قبل درخواست نکرده بودم، آنها تهدید کردند که اگر سر کار نیامم مرا تنبیه خواهند کرد. من هم مجبور شدم بچه ای را که مبتلا به آبله مرغان بود به مهد کودک ببرم."

رشد یافته، " دارای عناصر مصلحت طلبانه بود. البته در اینجا خیال پردازی و بزرگ نمایی سهم بسیار بالایی داشت و مهم تر از همه سیستم بوروکراتیک حفظ می شد.

تخریف استالینیستی به از دست دادن عمده ترین مفهوم بنیادین مارکسیستی - لنینیستی سوسیالیسم، یعنی درک آن به عنوان هدف و نه وسیله، منجر گردید. تصور دربارۀ انسان بمثابة "پیچ و مهره" دستگاه حزبی - دولتی و نیز دربارۀ سازماندهی زحمتکشان بعنوان "تسمه حرکت" این دستگاه جایگزین اندیشه رشد آزاد هرکس ضامن رشد آزاد همگان گردید. و بعدها مکانیسم بوجود آمده، بطور عمده حفظ شد. افزون بر این، سیستم اداری - بوروکراتیک در واقع هرچه بیشتر نیرو گرفت که پیامدهای منفی بسیار شدیدی را برای جامعه دربرداشت و در آخرین تحلیلی آن را به سرحد بحران رساند.

این سال ها را معمولا "دوران رکود" می نامند، اما بنظر می رسد چنین توصیفی کافی نیست. آن دوران، زمان از دست دادن امکانات بود، که خسارت های جدی به امر سوسیالیسم وارد ساخت. در آن ایام به اهمیت چرخش بوجود آمده در علم و تکنیک کم بها داده شد و گام های عملی در این جهت برداشته نشد، گرچه دربارۀ ضرورت پیوند دادن دستاوردهای انقلاب علمی و فنی - ویژه جدیدترین مرحله آن - با برتری های سوسیالیسم بسیار سخن گفته می شد.

در نتیجه، در عرصه تمدن عمومی در خیلی از عرصه ها و جهات مهم، ما مثل اینکه در دوران تکنولوژی گذشته باقی ماندیم در حالی که کشورهای غربی به دوران دیگر یعنی دوران تکنولوژی عالی و پیوند متقابل نوین علم و تولید از لحاظ اصول، اشکال نوین تامین زندگی انسان ها و از جمله معیشت آنان وارد شدند.

خیلی ها امروز می کوشند ریشه نارسایی ها و مشکلات ما را در امر انتخاب سوسیالیسم جستجو کنند. نه در راه های انقلاب، بلکه در اساس و اصول آن. حزب کمونیست اتحاد شوروی نیز به سرچشمه و اصول انقلاب برمی گردد، اما نه برای بی اعتبار ساختن "چون شجاعان"، بل برای آنکه مسئولیت امر انقلاب، وعده های آن، دستاوردها، آنچه انجام شده و آنچه انجام نشده را بطور کامل برعهده گیرد. حزب به عنوان سازمان دهنده انقلاب باید بداند که چه کاری را انجام نداده است. بدون این، حرکت بعدی در راه سوسیالیسم غیرممکن است. به آنچه که عمل نشده و انجام نشده باید عمل کرد و انجام داد.

تئوری مارکسیستی امکان این را که به هنگام ساختمان جامعه نوین باید همه کارها را، نه يك بار از نو انجام داد، پیش بینی کرده است.

ادامه دارد

۱) تختخواب اساطیری که هرکس را حتی با بردن یا کشیدن پا به اندازه آن در می آورند.

اندیشه سوسیالیستی...

پس از لنین ضرورت تاریخی جستجوی اشکال و شیوه های ساختمان جامعه نوین با مبارزه سیاسی و نظری بیرحمانه پیوند خورد. استالین از بی صبری انقلابی توده ها و تمایلات تخیلی و برابری خواهی ویژه در جنبش توده ای، از تلاش پیشروان برای دستیابی هرچه زودتر به اهداف مورد نظر، ماهرانه بهره برداری کرد. همه اینها دامنه امکان بحث خلاق دربارۀ مضامین پیش آمده و جایگزین ها را تنگ ترمی کرد و به همسانی می کشاند که در آن جایی برای افکار و نظرات گوناگون برپایه تئوری مارکسیستی و در چهارچوب برنامه حزب باقی نمی ماند. اندیشه سوسیالیسم هرچه بیشتر به شکل سیستم اقتدارطلب فرماندهی - بوروکراتیک اداری نزدیک تر می شد.

پيامد ديگر اين روند عبارت بود از جدایی هرچه بیشتر میان نظریه مارکسیسم و واقعیت میان اندیشه های انسان دوستانه و پراتیک. سیستم اقتصادی و سیاسی بوروکراتیک و بیش از اندازه متمرکز، طبق قانون های خود عمل می کرد. تئوری می بایست عامل تخریف ایدئولوژیک باشد، وهم تصور باطل دربارۀ "صحت" این اعمال ایجاد و پراتیک را تیره کند و در افکار عمومی تصور مدل پایان یافته سوسیالیسم را که گویا با اصول مارکسیسم - لنینیسم مطابقت دارد، بوجود آورد. بنام دستیابی به "هدف کبیر" استفاده از هرگونه ابزار غیرانسانی تیره می شد.

"هدمندی سیاسی" رسماً برتر از "قانونیت ظاهری" در نظر گرفته می شد که این نیز سیاست را از بنیان اخلاقی تهی می کرد. سیستم اقتدار طلب - بوروکراتیک با از میان بردن هنجارها و اصول اخلاق انسانی و عدالت جوربانه می کوشید تا موقیبت خود را از طریق رسوخ رفتار و هنجارهای "ویژه" زندگی جمعی و مغایر با هنجارهای همه بشری تحکیم کند.

با این وجود، علیرغم کلیه دفورمسیون ها مردم در اعماق شعور خویش درک انسان دوستانه سوسیالیسم را حفظ کردند و با بوجود آمدن هر امکانی می کوشیدند تا آن را بروز دهند. کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی که در آن پدیده معروف به "کیش شخصیت" فاش گردید، استالین بی اعتبار و شیوه های وی محکوم گردید، دارای اهمیت بزرگی است.

اما کنگره بیستم علیرغم کنار گذاشتن و محکوم کردن جهات تاریک رژیم استالین و افراطی گری آن، بطور کلی خود سیستم بوروکراتیک را دگرگون نساخت. این سیستم توانست بر جای بماند برای آنکه چنین توهم جدیدی بوجود آمد که طرد افراطی گری های رژیم استالین و آزاد کردن انرژی سوسیالیسم در آینده نه چندان دور، می تواند جامعه ما را به فاز عالی کمونیسم برساند. ارزیابی وضع جامعه، بمثابة "سوسیالیسم

جنایتکاران به دست و ...

انتقال گروهی از زندانیان سیاسی زن به بندهای دیگر را علامتی برای اعدام بی سر و صدای آنان ارزیابی کردند.

واکنش‌های محافل ملی و بین‌المللی بسیار سریع، و برای سران جمهوری اسلامی که به آدمکشی بی سر و صدا "متاد" شده اند غیرمنتظره بود. بدنپال سنای برلین غربی، دولت اسپانیا نیز موافقت کرد به این زنان پناهندگی سیاسی بدهد تا شاید از زیر تیغ جلادان رهایشان سازد.

کار اعتراضات تا آنجا بالا گرفت که سخنگویان رژیم مجبور شدند عکس‌العمل نشان دهند. محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه، در خطبه‌های نماز جمعه ۱۹ آبان موضع گرفت و به خیال خود "جوسازی اخیر رسانه‌های غربی و چند کشور اروپایی را که بر اساس اطلاعات غلط گفته اند در ایران عده‌ای از زنان قرار است اعدام شوند" را بشدت تکذیب کرد.

در تابستان سال گذشته هم ظاهراً اول قرارنوبه است" که کسی اعدام شود، ولی علیرغم انکارها و تکذیب‌ها، سپس معلوم شد که صدها زندانی سیاسی، ظرف مدت کوتاهی در داخل زندان‌ها بقتل رسیده‌اند.

در سندی که چندی پیش منتشر شد، نام‌های ۱۳۴۵ تن از این شهدا که تا مهرماه ۱۳۶۸ جمع‌آوری شده چاپ گردیده است. درمیان این قربانیان از جمله نام‌های زندانیانی را می‌توان دید که از سوی "دادگاه‌های خود رژیم، حکم محکومیت چند ساله داشته‌اند. رفیق فاطمه مدرس (سیمین فردین) هم در فروردین ماه سال ۶۸ ناگهان اعدام شد و اشیاء باقیمانده از او را به خانواده اش داده‌اند، بی آنکه خبر محاکمه و اعدامش در هیچ جایی منتشر شود. جالب توجه اینک یک سال و چند ماه پس از آن جنایات

نکنین، هنوز هم رژیم جمهوری اسلامی رسماً اسامی اعدام‌شدگان و جرم آنان را اعلام نکرده است.

اگر این "آیت‌الله" رئیس "قوه قضائیه"، واقعا مسلمان است و دروغگو را دشمن خدا می‌داند دست کم می‌تواند یکبار راست بگوید و تعداد زندانیان سیاسی زن را با نام و مشخصات اعلام کند و بگوید به کدام جرم دستگیر، در کدام دادگاه محاکمه و به چند سال زندان محکوم شده‌اند. ولی به دشواری می‌توان باور کرد که در میان گردانندگان کنونی جمهوری اسلامی کسی این شجاعت اخلاقی را داشته باشد که به اعمال جنایتکارانه و ضد انسانی رژیم اعتراف کند.

ما امیدواریم که فرستادگان سازمان ملل متحد باتوجه به خواست‌های مستمر نیروهای مترقی و دمکراتیک ایران از فرصتی که بدست آمده استفاده کرده و ضمن طلب لیستی از زندانیان سیاسی زن و مرد در سراسر ایران، پیرامون فاجعه ملی کشتار جمعی زندانیان سیاسی نیز تحقیق می‌کردند تا بر جهانیان روشن شود که رژیم جمهوری اسلامی چه تعداد انسان شریف زندانی را نه در به اصطلاح "عملیات مرصاد" در جبهه‌های جنگ، بلکه در داخل زندان‌ها، آن هم به بهانه‌های واهی مانند "اعتقاد نداشتن به خدا" و یا "نماز نخواندن بدون دادگاه و محاکمه به چوبه اعدام بسته‌اند و به دار آویخته‌اند.

یزدی که در خطبه‌های نماز جمعه، نمی‌توانست واقعیت عیان اعدام تعداد زیادی از زنان در جمهوری اسلامی را از بیخ و بن انکار کند، راه گریزی برای دستگاه زیر مدیریت خود بازگذاشت و مدعی شد که "اگر در ایران چند زن به دلیل ارتکاب جرائمی در دادگاهها به اعدام محکوم شده‌اند، این اعدام حکم جرم آنها بوده است و هرگز ناشی از یک مسئله سیاسی

زندانی

زندانی در تنهایی سلول خویش
زندگی را خواب می‌بیند
و زندانیان مفلوک
خسته از پاسداری سگانه اش
در کنجی از حقارت و تعفن
زندگی را به خواب رفته است.
چه کسی می‌گوید
فریاد ایست پاسداران جهل
زمان را در زندان به سکون نشانده است؟
چه کسی زندگی را تپی از مفهوم
بر عاشق‌ترین زندگان پای دریندش
تعبیری جاهلانه می‌بافد؟
نگاه کن که اندیشه‌های زندانی
دژ نفوذ ناپذیر فراموشخانه‌ها را
در فراسوی زمان
چگونه درهم می‌ریزد!

دکتر ک.

نیست".

"آیت‌الله" یزدی صاف و ساده دروغ می‌گوید. همانطور که یادآور شدیم، اعدام دزدانه رفیق فاطمه مدرس (نوه سید حسن مدرس) در فروردین ماه سال ۶۸ هیچ دلیلی جز عقاید سیاسی او نداشته است. از این گذشته اعدام‌های پرشمار زنان در چند ماه اخیر، به عنوان "فساد" و "توزیع مواد مخدر" و بدتر از آن سنگسار زنان درآمده به "گناه" "زنا محسنه"، جز جنایت فجیع و ضد انسانی چه نام دیگری می‌تواند داشته باشد؟

دست و پا زدن‌های مذبوحانه گردانندگان جمهوری اسلامی هیچ کس را نخواهد فریفت. کسانی که دست به این همه جنایات دهشتناک و خودسرانه زده‌اند، دیر یا زود باید پاسخگوی اعمال خود باشند.

باید از فرصت استفاده و آنهم استفاده معقول کرد. حزب توده ایران برنامه عاجل جبهه واحد را که عبارت است از مبارزه برای تامین آزادی و صلح مدتها پیش ارائه داشت. از گفته‌ها و نوشته‌های شخصیت‌ها و سازمان‌های سیاسی جدی چنین برمی‌آید که این آماج‌ها مورد موافقت عام است. جز اینهم نباید انتظار داشت. دمکراسی و صلح مانند آب و هوا برای مردم ما، لازم است. درک ما از آزادیهای دمکراتیک، اعتقاد به تظاهر اراده آزاد مردم و یا اکثریت آنهاست. یعنی این مردم هستند که باید سرنوشت خویش را تعیین کنند. حرف نه بر سر "من"، بلکه "ما" به معنای مردم است. آخرین سخن از آن خلق‌ها است. اگر به این اصل باورداریم بیایید دست بدست هم در این راه پیش رویم. به باور ما، برای نجات دهها میلیون ایرانی از چنگال عنفرت "ولایت فقیه" یعنی شکست ساختار قرون وسطائی حکومت و ایجاد ساختار دمکراتیک بجای آن می‌توان و باید در لحظه کنونی اختلاف‌های عقیدتی را کنار گذارد.

تنها راه: سرنگونی ...

تغییرساختار حاکمیت و ماهیت آن را شرط عمده در مرحله کنونی ارزیابی کردیم. رژیم "ولایت فقیه" باید جای خود را به سیستمی دمکراتیک بدهد. بورژوازی خواهان آزادی عمل است و از این دیدگاه باتوجه به گذشته دور و نزدیک خواه ناخواه باید هوادار استقرار دمکراسی بورژوازی در جامعه باشد. مراعات آزادیهای دمکراتیک خواست عمده کارگران و روشنفکران نیز هست و سالهاست که آنها در این راه مبارزه کرده و می‌کنند.

نتیجه منطقی از مجموعه آنچه گفته شد روشن است: رژیم کنونی باید تغییر یابد. مثل اینکه در این مورد همه نیروهای اپوزیسیون دمکراتیک نظر واحدی دارند. اما، وقتی موضوع بسیار مهم و حیاتی ضرورت وحدت عمل و اتحاد عاجل نیروها در جبهه واحد پیش کشیده می‌شود، گوش شنوائی وجود ندارد. چرا حس سامه ما که قاعدتاً باید در اوضاع و احوال

کنونی تیزتر باشد، بطرز مصنوعی کند و کند تر می‌شود؟ تا کی باید به خود محوربینی ادامه داد؟ تاکی باید اختلاف‌های عقیدتی را به سد راه مصنوعی وحدت عمل نیروهای گوناگون سیاسی تبدیل کرد؟ منظور ما همه نیروهای طرفدار ایجاد حکومتی دمکراتیک در کشور هستند. این نیروها طیف وسیعی را تشکیل می‌دهند و سازمان‌ها و شخصیت‌های سیاسی تا سیاسی - مذهبی را دربر می‌گیرند. باید پنبه را از گوش‌ها بدر آورد، باید حرف حق را شنید و قضاوت کرد و تصمیم گرفت. باید این اندیشه باطل را که این یا آن نیرو به تنهایی می‌تواند ساختار کنونی حاکمیت را درهم ریزد، برای همیشه کنار گذارد. این جز خودفریبی نیست. درعین حال آنانی هم که خیال می‌کنند با حمایت این و یا آن کشور خارجی می‌توانند کاری از پیش ببرند، سخت در اشتباهند. سرنوشت ایران در ایران و بدست ایرانی تعیین خواهد شد. البته منظور ما بهیچ وجه نفی تاثیر رویدادهای جهان بر ایران نیست. این پدیده وجود دارد و تصادفاً به سود ما نیز هست. بنابراین این

بلغارستان : گامی در راستای دگرگونسازی

نادیده گرفته شدن ارگان های رسمی و قانونی کشور بیان کردند.

حاصل برخورد اراده گرایانه به مسائل اقتصادی و اجتماعی طی سال های طولانی، وضع بسیار دشوار کنونی اقتصادی، رشد خطرناک بدهی های خارجی، برهم خوردن توازن در بازار داخلی و بی اعتمادی و بی تفاوتی و دلسردی خلق است.

در پلنوم شانزدهم نوامبر گفته شد که ماهها و سال های آینده برای مردم بلغارستان سهل و آسان نخواهد بود. دانشمندان و کارشناسان اقتصادی کشور باید وضع اجتماعی - اقتصادی موجود را مورد بررسی همه جانبه قرار دهند و با بحساب آوردن همه عوامل و توجه به نظرات مردم، راههای علمی و عملی برون رفت از بحران را بیابند.

در پلنوم کمیته مرکزی خاطرنشان شد زندگی و تجربه می آموزد که اگر به گذشته ننگریم و نبینیم کجا بوده ایم، چه راهی را پیموده ایم، چگونه در آن گام برداشته ایم و برآستی در

پلنوم های کمیته مرکزی حزب کمونیست بلغارستان در دهم نوامبر (۱۹ آبان ماه) و شانزدهم نوامبر (۲۵ آبان ماه) که با کنار گذاشتن تودور ژیوکوف، دبیر کل کمیته مرکزی و گزینش پتر ملادنوف به جای او و تغییرات سازمانی چشمگیری همراه بود، راه را برای گسیختن قطعی پیوند ها با شیوه اداری - فرماندهی و رستاخیز سوسیالیسم انساندوستانه گشود.

با وجودیکه سلب مسئولیت ها در مورد کسانی که نقش موثری در دفرماسیون های دهه های اخیر داشته اند اندک نیست، اهمیت این پلنوم ها را نباید فقط در چارچوب این تصمیم گیریهای سازمانی دید. صحبت بر سر پیروزی یک مشی سیاسی نوین برای تحقق هدف اساسی حزب، یعنی ساختن سوسیالیسم برپایه دموکراتیک در جمهوری توده ای بلغارستان است.

در این پلنوم ها شمار زیادی از اعضای کمیته مرکزی، پیرامون مشکلات جدی اقتصادی و اجتماعی موجود صحبت کردند و مواضع انتقاد آمیز خود را درباره دفرماسیون های ناشی از رهبری انحصاری فردی، نقض خشن کار جمعی، استفاده از شیوه های اراده گرایانه در اداره امور و

سالگرد ۱۶ آذر ...

خورده است، کم نبوده اند چهره های مبارزی که در صفوف کادرهای جنبش انقلابی میهن مان قرار گرفته اند و زندگی خویش را در اوج ایثارگری وقف پیکار در راه منافع و آماج های توده های مردم کرده اند و باز از آن بین کم نیستند دانشجویانی که راهی زندان ها و سیاهچالها یا میدان های اعدام شده اند.

امسال در شرایطی دانشجویان مبارز خاطره ۱۶ آذر، روز دانشجوی، را زنده نگاه می دارند که جنبش دانشجویی گام به مرحله نویی گذارده است. رژیم در سال های گذشته، از جمله با "انقلاب فرهنگی" و تعطیل دانشگاه ها، "پاکسازی"ها و دستگیری دانشجویان دگراندیش، برقراری هفت خوان گزینش، تشدید فضای ارباب و تفتیش عقاید تلاش ورزیده است که راه "نفوذ" اندیشه های ترقی خواهانه و انقلابی به دانشگاه ها را سد سازد و "آرامش" دلخواه خود را بر مراکز آموزش عالی حاکم کند، ولی در این راه با ناکامی های جدی روبرو شده است. نگاهی به کارنامه اعتراضات و اعتصابات پرشمار دانشجویان مورید این واقعیت است. تنها اعتراضات و اعتصابات یک سال گذشته از جمله در دانشگاه های تهران (دانشگاه پلی

آموزشی، کمبود استاد، عدم دسترسی به غذای ارزان و لوازم تحصیلی، عدم پرداخت بقوق کمک هزینه ناچیز و دریک کلام بهره مند نشدن از ابتدایی ترین امکانات رفاهی مزه تلخ انواع محرومیت ها و کاستی ها را در زندگی خود چشیده اید. این حقیقت که مستول اصلی این محرومیت ها و کاستی ها رژیم "ولایت فقیه" است بیش از پیش برای دانشجویان هرچه بیشتری آشکار می شود و با گذشت هر روز انگیزه های نیرومندتری برای گسترش جنبش دانشجویی فراهم می گردد.

دانشجویان مبارز!

در آستانه روز دانشجوی، شایسته است که با الهام از رسالت روشنفکران ترقی خواه گام در راه مبارزه متحد و سازمان یافته بگذارید. بدون فعالیت سازمان یافته و مبارزه متحد در راه آزادی و صلح و سرنگونی رژیم "ولایت فقیه" نمی توانید راه بجایی ببرید و خواسته های صنفی و سیاسی تان همچنان بی پاسخ خواهد ماند.

شما می توانید با اتکاء به تجربه جنبش دانشجویی در سال های پرحادثه گذشته متحد شوید، دست در دست خلق بگذارید، مبارزه خویش را گسترش دهید و پیروزی های بزرگ دست یابید.

تکنیک، شریف، علامه طباطبائی، علم و صنعت، دانشکده مخابرات، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه ملی و دانشگاه آزاد)، تبریز، شیراز، اصفهان، بویژه رشته اعتراضات و اعتصابات هفته های اخیر دانشجویان پلی تکنیک و شریف، و نیز وجود هزاران دانشجویی که بخاطر فعالیت سیاسی از تحصیل محروم شده اند یا بازداشت و روانه زندان ها شده اند، نشانگر تب و تاب است که در محیط های آموزش عالی فرمان می راند.

دانشجویان!

شما بره در سال هاز اخیر، در زیر چتر اختناق و آزادی کشی حاکم بر جامعه، شاهد ژرفش بحران اقتصادی - اجتماعی، گسترش غارت سرمایه داران، بدترشدن وضع زندگی و فقر و فلاکت زحمتکشان در شرایط افزایش سرسام آور تورم و گرانی، بیکاری و بی سرپناهی فزاینده و گسترش فساد و فحشاء و بسیاری پدیده های ناهنجار اجتماعی بوده اید و دود پیامدهای این وضعیت در چشم های شما نیز رفته است. شما در سال های گذشته از رهگذر عدم برخورداری از آزادی بیان و تشکل، قربانی شدن در تنور جنگ و سیاست صدور انقلاب رژیم، کمبود شدید خوابگاه، فضای تنگ

NAMEH MARDOM

Central Organ of the Tudeh Party of Iran

NO : 288

December 5 1989

نامه
مردم

پیاپی ۲۰۰ وصال

ADDRESSES: 1- P.B. 49034 10028 Stockholm 49 Sweden
2- Dr.W.Silbermayer,PF.398,A-1141 Wien, Osterreich